هو العلیم

معنای کمال انقطاع در مناجات شعبانیه

از روزه شعبان تا مراقبه در رمضان

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۱۱

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد
و على آله الطّيبين الطّاهرين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

تأکید اهل‌بیت علیهم‌السلام به روزه گرفتن در ماه مبارک شعبان

ایام ماه مبارک شعبان است و ماه مبارک رمضان را هم در پیش داریم. راجع به خصوصیت ماه شعبان، کمتر مطالب مطرح شده، درحالی‌که ماه بسیار بسیار عظیمی است و راجع به فضیلت ماه مبارک شعبان، در روایات خیلی تأکید شده است.[1] روایات زیادی داریم که ائمه علیهم‌السلام در ابتدای ماه شعبان، خصوصیت این ماه را برای اصحاب خودشان متذکر می‌شدند و به‌خصوص روی روزۀ ماه شعبان که مقدمۀ برای استعداد و آمادگیِ تلقیِ همان فیوضات و انوار الهی است، [تأکید می‌کردند.][2] و این مسئله خیلی قابل توجه است که در هرجا که شما مشاهده می‌کنید که برای یک‌همچنین عنایات و فیوضاتی دعوت شده است، در آنجا شما پای روزه را مشاهده می‌کنید: شخص روزه بگیرد و بعد این کار را بکند، فلان روز روزه باشد، در موارد مختلف، برای برآورده شدن حاجات سه روز را روزه بگیرد و بعد چه کند،[3] برای لیلةالرغائب، روز قبلش را روزه بگیرد،[4] در تمام این موارد ما مشاهده می‌کنیم که روزه در اینجا برای تلقی این مسائل، برای تلقی این عنایات و فیوضات، نقش مهمی دارد. همین قضیه در مورد ماه شعبان است که راجع به ماه شعبان داریم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

إنّ رَجَبَ شَهرُ اللهِ و شَعبانَ شَهری و رَمَضانَ شَهرُ أُمّتی؛[5]

«رجب ماه خدا است و اختصاص به خدا دارد و ماه شعبان مربوط به من است و ماه رمضان هم مربوط به امت است.»

کیفیت نزول حقیقت توحید در اشهر ثلاثۀ مبارکۀ رجب و شعبان و رمضان

این مسئلۀ خیلی قابل توجهی است که چطور این ماه‌ها به این کیفیت ترتیب داده شده‌اند! آن حقیقت توحیدیه چطور باید در ماه رجب نزول پیدا کند و در نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در ماه شعبان استقرار پیدا کند و از نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در ماه رمضان به امت منتقل بشود. این سلسله‌ای که در این سه ماه ملاحظه شده است خیلی قابل توجه است و در آن اسرار و رموزی است.

در ماه شعبان است که فیوضات الهی جنبۀ کثرتی پیدا می‌کند؛ البته برای آن کسانی که استعداد دارند و قابلیت ادراک این مطلب را دارند، در نفس انسان به مرتبۀ ظهور و بروز خارجی می‌رسد،

---

[1] ***فضائل الأشهر الثلاثة***، کتابُ فَضائلِ شعبانَ، ص ۴۳.

[2] ***الکافی***، ج ۴، ص ۹۱؛ ***النوادر***، أشعری، ص ۱۷.

[3] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***انوار الملکوت***، ج ۲، ص ۴۰۷.

[4] ***إقبال الأعمال***، ج ۲، ص ۶۳۲.

[5] ***همان***، ص ۶۳۴.

کأنّ سالک جنبهٔ بقاء را در ماه شعبان، ملاحظه می‌کند و آن حقایقی را که در ماه رجب تلقی کرده، در ماه شعبان یک‌یک از روی آن پرده‌برداری می‌شود، تااینکه به ماه رمضان می‌رسد که در ماه رمضان آن جنبهٔ عبودیت برای او به‌عنوان وارد شدن در رحمت واسعهٔ پروردگار، تجلی‌اش به آن کیفیت خواهد بود. علیٰ‌کلّ‌حال ماه بسیار مهمی است.

اهمیت قرائت مناجات شعبانیه خصوصاً در قنوت نمازها

من همین عصر بود که با خودم فکر می‌کردم که راجع به خصوصیات این ماه آن مطالب را پیگیری کنم، بعد به یادم آمد که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در بعضی از این سال‌ها، در ماه مبارک شعبان، مناجات شعبانیه را برای دوستان ترجمه می‌کردند و البته خب همهٔ فقراتش را نه، بعضی از فقراتش را.

و خود ایشان هم عادت داشتند که به دستور استاد خودشان مرحوم حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به‌خصوص در قنوت، بر فقرات مناجات شعبانیه مداومت داشته باشند. و بنده خودم زیاد می‌دیدم که مرحوم حداد در قنوت، این فقرات مناجات شعبانیه را قرائت می‌کردند و همین‌طور دستور می‌دادند و مرحوم آقا هم همین‌طور بودند. البته بعضی از دوستان پیشنهاد کرده بودند که آن ادعیهٔ قنوت را که معمولاً بزرگان نسبت به آن ممارست داشتند، آن ادعیه را ما جمع‌آوری کنیم و پس از یک ترجمهٔ مختصری، در معرض و در اختیار رفقا قرار بدهیم که بنده با توجه به مسائل و شواغلی که داشته‌ام، متأسفانه هنوز توفیق این کار را به‌دست نیاورده‌ام، ولی امیدوار هستم که بتوانم این را هم در ضمن برنامه‌هایمان قرار بدهم.

دعاهایی که بزرگان می‌خواندند و از ائمه علیهم‌السّلام رسیده و همین‌طور در قنوت می‌خواندند، دعاهای بسیار بسیار پرمعنایی است و خوب است که انسان در قنوت، در هر نمازی به مناسبت، یک دعا بخواند. خیلی هم نیست، انسان می‌تواند اینها را حفظ کند و آنها را بخواند. از جملهٔ دعاهایی که بنده مشاهده می‌کردم که بزرگان خیلی بر آن تکیه داشتند، همین فقرات مناجات شعبانیه است که خوب است رفقا این را حفظ کنند و در قنوت خودشان، این مناجات را بخوانند. حالا نه همه‌اش را، همین فقراتی که خدمت رفقا قرائت می‌شود.

به نظر رسید که پیش از پرداختن به مطالبی که مربوط به ماه شعبان و رمضان است، این فقرات را یک ترجمهٔ گذرایی داشته باشیم و بعد به سایر مطالب تا آن حدودی که وقت و مجال اجازه می‌دهد، بپردازیم.

در مناجات شعبانیه که مناجات خیلی عجیبی است و قبلاً هم بنده عرض کرده‌ام که بنده خودم مشاهده می‌کردم که بزرگان هر شب این مناجات را می‌خواندند و یا اینکه گوش می‌دادند، یعنی یکی از اشخاص می‌خواند و آنها به این مناجات توجه می‌کردند.

نحوهٔ قرائت ادعیه به‌صورت دسته‌جمعی

مطلبی را که در اینجا لازم است خدمت رفقا عرض کنم، این است که بنده دیده‌ام در بعضی از موارد وقتی که در جلسه‌ای، شخصی دعایی را می‌خواند، (حالا به مناسبت‌های مختلف، به‌خصوص در روز عرفه که دعای عرفه خوانده می‌شود) سایر افراد هم همین کتاب دعا یا ***مفاتیح*** یا خودِ دعای عرفه را در دست می‌گیرند و نگاه می‌کنند و می‌خوانند.

این قسم گرچه خب بالأخره خود شخص هم می‌خواند و ثواب دارد و علیٰ‌کلّ‌حال خودش هم بهره‌مند است، ولی آن تأثیری که در شنیدن دعا هست، این قسم دعا خواندن، آن تأثیر را ندارد. وقتی که شخصی دعا را می‌خواند، بهتر است که سایر افراد به آن معنا و حقیقت دعا، در دلِ خود توجه کنند، نه‌اینکه به زبان بیاورند و یا اینکه ـ حتی بالاتر از این ـ بخواهند به کاغذ هم نگاه کنند. آن حالت و آن معنویت و آن تأثیری که به‌واسطهٔ شنیدن دعا برای انسان پیدا می‌شود، آن تأثیر در نگاه کردن به دعا کم می‌شود. بنابراین در جلسات هر شخصی که دعا می‌خواند، بقیه فقط توجه کنند و گوش بدهند، سرشان

را پایین بیندازند تااینکه این تأثیر بیشتر باشد.
مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نسبت به مناجات شعبانیه خیلی تأکید داشتند و خودشان هم هر شب یا هر روز این مناجات شعبانیه را می‌خواندند و به دوستان تأکید می‌کردند که از این مناجات غفلت نورزند! واقعاً مضامین عجیبی دارد. در این مناجات تمام خصوصیات وجودی انسان لحاظ شده است. تمام آن آثار وجودی و تصرفات و کارها و افکار و تخیلات و توهمات انسان و آنچه انسان با آن سر و کار دارد و در ارتباطش با پروردگار و با کارهای خودش و با اعمال خودش، هرچه هست، تمام اینها را امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به‌عنوان یک آینهٔ تمام‌نمای بشریت، در معرض ظهور درآورده‌اند.

عدم تفاوت ائمه علیهم‌السّلام با سایر افراد در مقام عبودیت و طلب از خداوند متعال

یک وقت تصور نشود که حضرت این مطالبی را که می‌گویند، چنانچه خیلی‌ها این اشتباه را می‌کنند، خودشان از این مطالب مبرّا و جدا هستند و خودشان به این مطالب توجه ندارند و بلکه صرفاً برای آموزش این دعا به افراد است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام این دعا را می‌خوانند و کأنّ خودشان از آنچه خودشان دارند با خدا مناجات می‌کنند، برکنار هستند. همهٔ اینها غلط است. امام علیه‌السّلام در مقام عبودیت، یکی از افراد است و تفاوت نمی‌کند، هیچ تفاوتی ندارد. امام علیه‌السّلام در مقام مناجات با پروردگار، خودش را امام نمی‌بیند! این امام برای ما است. وقتی که او دارد با خدا حرف می‌زند که دیگر در آنجا نمی‌گوید: «خدایا من امام هستم»! این معنا ندارد! «خدایا من پیغمبرم! من پیغمبرم که دارم با تو حرف می‌زنم، حواست را جمع کن! ملائکه‌ات را به صف کن! خوب! قشنگ! مؤدب بایستند، حرف‌های ما را بشنوند»! یا امیرالمؤمنین [در مناجات شعبانیه و دعای کمیل و...]، یا سیدالشهدا در روز عرفه یا امام سجاد علیهم‌السّلام [در دعای ابوحمزه و...]، همه، اینها وقتی که دارند با خدا مناجات می‌کنند، آیا بالأخره مناجات می‌کنند یا نمی‌کنند؟ این که نمی‌شود که بگوییم که مناجات نمی‌کنند، نمی‌شود که بگوییم حرف نمی‌زنند، نمی‌شود که بگوییم خدا را مورد خطاب قرار نمی‌دهند، پس حالا که خدا را مورد خطاب قرار می‌دهند چه می‌گویند؟ چطوری با خدا صحبت می‌کنند؟ آیا خودشان را امام می‌بینند و بعد با خدا مناجات می‌کنند؟! آیا می‌گویند که «خدایا حواست باشد که چه کسی دارد با تو حرف می‌زند! خلاصه باید طرفت را بشناسی! طرفت امام صادق است با این علوم، با این تشکیلات و با این مسائل!»، [آیا این‌طوری می‌گویند؟!] خدا می‌گوید: «اینها را از کجا آورده‌ای که داری به رخ من می‌کشی؟! چه کسی اینها را به تو داده است؟!»

امام صادق علیه‌السّلام برای ما امام است، اما آیا در مقابل خدا هم امام است؟! پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم با آن عظمت، برای ما پیغمبر است و ما باید از او اطاعت کنیم و واجب است و باید پای خود را جای پای او بگذاریم، اما آیا پیغمبر برای خدا هم پیغمبر است؟! پیغمبر برای خدا چیست؟ پیغمبر در عبودیتِ نسبت به خدا، از ما پایین‌تر است! ما چقدر خودمان را نسبت به خدا عبد می‌دانیم؟ ما چقدر خودمان را نسبت به خدا ذلیل می‌دانیم؟ ما چقدر در برابر خدا احساس کوچکی می‌کنیم؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از احساسی که ما در ارتباط با پروردگار داریم، [بیشتر خود را عبد می‌داند.] این که عرض می‌کنم شوخی نمی‌کنم! اگر این نباشد، رسول خدا نیست، اگر این نباشد، علی مرتضی نیست، اگر این نباشد، سیدالشهدا نیست، اگر نباشد، نیست! آن مقداری که ما خود را خوار می‌بینیم، پست می‌بینیم، نسبت به مقام کبریائیت حق، خود را ذلیل می‌بینیم، پایین می‌بینیم، ناچیز می‌بینیم، هیچ می‌بینیم، پوچ می‌بینیم، بدون هیچ اثر می‌بینیم، شما این را ضربدر بی‌نهایت بکنید و به‌حساب پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بگذارید! این را ضربدر بی‌نهایت بکنید به حساب امام سجاد علیه‌السّلام بگذارید، ضربدر بی‌نهایت کنید! چون مقام معرفت آنها در آن حدی قرار گرفته است که همهٔ وجود را دربست در اختیار خدا قرار داده‌اند و هیچ چیزی با خود باقی نگذاشته‌اند.

ما نه، ما همه برای خودمان باقی گذاشته‌ایم، اگر باقی نمی‌گذاشتیم که این بساط را راه

نمی‌انداختیم! این اوضاع را راه نمی‌انداختیم! این دنیا را به هم نمی‌ریختیم! این بساط را درست نمی‌کردیم! پس معلوم است که برای خودمان باقی می‌گذاریم، برای خودمان حساب و کتاب داریم. آنها نه! آنها در یک‌همچنین وضعی نبودند.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که این فقرات را عرضه می‌دارد، چه احساسی دارد؟ ما باید یک‌خرده خودمان را نزدیک کنیم. حال امیرالمؤمنین را، حال آن حضرت را، آن فهم و شعور و ادراک آن حضرت را، آن موقعیتِ حضرت را در قبال پروردگار، تا آن مقداری که فهم ما اقتضا می‌کند، [خودمان را در آن موقعیت قرار بدهیم.] خب این را که فقط بزرگان می‌فهمند، ما که نمی‌فهمیم، اما ما هم به اندازهٔ خودمان حرکتی بکنیم. تصور نکنیم که خب مناجات شعبانیه خیلی خوب است و گفته‌اند بخوان، پس ما هم می‌خوانیم. این فایده‌ای ندارد، یعنی فایده دارد ولی فایده‌اش کم است. خودمان را در جایگاه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قرار بدهیم؛ یعنی آن فهم و ادراکی که الآن او دارد و با آن فهم و شعور و ادراک و معرفت و اطّلاع بر مقام عز و کبریائیت حق، با همهٔ اینها و از آن‌طرف ناچیزی و ذلّت و بی‌چیزی و خالی بودن دستِ [خود دارد مناجات می‌کند، ما هم با آن ادراک این ادعیه را بخوانیم تا این ادعیه آن فایدهٔ مطلوب را برای ما هم داشته باشد، البته به اندازهٔ فهم خودمان.]

توضیحی راجع به اشعار امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر روی قبر حضرت سلمان

وقتی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بالای قبر سلمان با انگشت روی خاک می‌نویسند:

وفدت علی الکریم بغیر زاد *** من الحسنات و القلب السلیم
و حمل الزاد أقبح کلّ شیء *** اذا کان الوفود علی الکریم

«من وفود کردم، وارد شدم، داخل شدم بر کریم و بزرگواری درحالتی‌که هیچ چیزی از زاد و توشه در دست ندارم. دستِ خالی، خالیِ خالی.»

من فکر می‌کردم آخر این عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام چیست؟! آدم نمی‌فهمد. می‌دانید چرا نمی‌فهمد؟ چون ما این‌قدر از حقایق دور هستیم که نمی‌دانیم آیا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در اینجا واقعاً می‌خواسته شوخی کند؟!

خب در رابطه با سلمان «سلمانُ منّا اهل البیت»[1] یا اینکه **«او به ده درجه از ایمان رسیده است»**

و چه و چه داریم! خب سلمان کم نبوده است، ملحق شده بود، تمام شده بود، سلمان مسئله‌اش کم نبود!

وفدتُ علی الکریمِ بغیرِ زادٍ؛

«من وارد شدم بر یک کریم، بدون زاد و بدون توشه و بدون ذخیره! و بدون بار و بنه، وارد بر کسی شدم درحالی‌که هیچ چیزی دستم نیست»

مِن الحسنات و القلب السلیم؛

«نه حسناتی دارم، نه قلب سلیمی دارم»

و حمل الزاد أقبح کلّ شیء ...

بعد حضرت خودشان جواب می‌دهند، می‌گویند که: «نه، اتفاقاً کار بدی هم نکردم، خیلی هم کار خوبی کردم [که زاد و توشه‌ای ندارم.]» آخر کسی که منزل بزرگی می‌رود، آیا غذایش را با خودش می‌برد؟! اگر ببرد، آیا به آن بزرگ برنمی‌خورد؟! نمی‌گوید: آخر مرتیکه اگر تو اینجا دعوت داری، چرا ناهارت را آورده‌ای؟! تو که دعوت داری، چرا زنبیلت را اینجا آورده‌ای؟! خب برمی‌خورد دیگر! حضرت می‌فرماید که «اتفاقاً این سلمان خیلی هم کار خوبی کرده که هیچ چیزی دستش نیست. اگر چیزی دستش بود و به خدا می‌گفت: خدایا آمدم پیشت نگاه کن! این هم عبادات من، کارهای خیر من، انفاق‌های من، خیرات و مبرّات من! [خدا می‌فرمود: خب توفیق اینها را که خودم به تو دادم، داری از خودم بر خودم منت می‌گذاری؟!]»

یک شخص صالحی بود ـ خدا رحمت کند ـ یک عبد صالحی بود، حالا اسم نمی‌برم، خب بنده هم

---

[1] ***کتاب الطهارة***، شیخ انصاری، ج ۴، ص ۳۶۲.

با ایشان ارتباطی داشتم، یک شب من منزلش بودم، ایشان گفتند:

فلانی! من در عمرم فقط یک کار کردم، یک کار کردم که آن را موقع رفتن به خدا عرضه بدارم، و آن این بود که شش ماه شب‌ها را تا به صبح بیدار بودم! شش ماه تمام! و صبح را هم تا شب روزه بودم. گفتم: خدایا من از تمام عمرم، این یک کار را کردم که خلاصه بیاورم و عرضه کنم.

همان‌جا [با خودم] گفتم: الهی شکر که من این یک کار را هم نکردم! در دلم گفتم: الهی [شکر که] من این یک کار را هم نکردم!

لزوم الگوگیری سالک از حال و موقعیت سلمان هنگام رفتن به‌سمت خداوند متعال

پارسال همین ایام و یا قبل از این ایام بود که قضیهٔ فوت والده پیش آمده بود ـ این مطلب الآن به یادم آمد ـ خب بنده در همان بیمارستان بودم، منتظر بودیم که ایشان را برای عمل ببرند و دیگر مشخص هم بود که قضیه به کجا می‌رسد، دیگر تقریباً می‌شود گفت که مسئله واضح بود. ما کنار نشسته بودیم، من داشتم به این کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فکر می‌کردم که آخر این چطور می‌شود: «وفدت علی الکریم...»؟! خیلی عجیب بود، نمی‌دانم چرا یک‌دفعه این به نظرم آمد که حضرت این را در روی قبر سلمان با انگشتشان می‌نویسند، یعنی از زبان سلمان می‌فرمایند که خلاصه سلمان وقتی که دارد سمت خدا می‌رود، یک‌همچنین حالی دارد، یک‌همچنین کیفیتی دارد، یک‌همچنین موقعیتی دارد که هیچ چیزی دستش نیست. این سلمانی که ما الآن هزار ویک کرامت و معجزه برایش می‌شماریم! ولی وقتی که پای واقعیت جلو می‌آید، پای حقیقت جلو می‌آید، پای وفود به مقام عزّ ربوبی جلو می‌آید، نه پای کارهایی که در دنیا انجام می‌شود! خیلی فرق می‌کند. یک وقت سلمان با آدم می‌نشیند و صحبت می‌کند، یک وقت سلمان می‌خواهد کنار خدا قرار بگیرد، این دو مقام است، این دو موقعیت است. بله اگر بخواهد در میان ما باشد، دیگر هر کاری که تصور بکنید، انجام می‌دهد! هرچه شما تصور کنید! اگر بگویید ماه را نصف کن، می‌کند. مثل آب‌خوردن، برایتان یک اشاره می‌کند، ماه دو نصف می‌شود. اگر بگویید: خورشید را نگه دارد، نگه می‌دارد. تمام اینها واقعیت دارد! اغراق نمی‌کنم. اصلاً این کارها برای اینها موجب وهن است! وهن است! این مسائل برای اینها موجب وهن است! اگر بگویید: مرده زنده کن، می‌کند! اگر بگویید: مس را طلا کن، می‌کند. هرچه شما بگویید، انجام می‌دهد! ولی همین سلمان که می‌خواهد برود در کنار خدا قرار بگیرد، می‌بیند هیچ چیزی نیست! هیچ چیزی نیست!

من در همان اورژانس کناری روی صندلی نشسته بودم، چند تا از دوستان و رفقا هم بودند، منتظر بودیم تا بیایند و به قضیه رسیدگی بشود. یک‌مرتبه این شعر به نظرم آمد و راجع به آن همین‌طور فکرم مشغول بود که این چطور می‌شود که انسان به یک‌همچنین مسئله‌ای برسد؟! یک‌مرتبه دیدم آن افرادی که باید بیایند آمدند...

والده ـ خدا رحمتش کند ـ ایشان هم این اواخر حالش خیلی تغییر پیدا کرده بود و مسائلش را به من می‌گفت و من می‌دیدم که مثل اینکه خبرهایی هست! آمدند که ایشان را ببرند، همین‌که آمدند ایشان را در آسانسور ببرند، یک‌مرتبه دیدم من به‌جای ایشان خوابیده‌ام! من رفته‌ام و در جای ایشان قرار گرفته‌ام و دارند من را بالا می‌برند، یعنی به‌جای اینکه ایشان را ببرند، دیدم که من را دارند می‌برند! یک‌دفعه گفتم: عجب! پس قرار است که ما خلاصه زیر چاقو و عمل برویم! خیلی‌خوب! اگر قرار است برویم، پس برویم! برویم ببینیم چه می‌شود؟! این هم بد نیست! تا حالا نرفته‌ایم ببینیم چه خبر است؟! برویم این دوره را هم بگذرانیم! بعد دیدیم نه، این‌طور نیست! بعدش دیگر یک چیز دیگری است! دیگر برگشتی نیست! تا دیدم برگشتی نیست، گفتم: چه شد؟! نگاه کردم، دیدم تمام رفیق‌ها و دوست‌ها و صَدیق‌ها همه کنار رفتند! همه در یک طرف ایستادند! به آنها نگاه کردم، دیدم که عجب! همهٔ اینها یک طرف، کنار قرار گرفته‌اند و من انگار هیچ رفیقی در این دنیا نداشتم! نگاه به قوم و خویش‌ها کردم، نگاه به فامیل کردم، دیدم همهٔ آنها هم صفشان را تشکیل دادند! البته خب خیلی‌هایشان خیلی وقت است

که این مسئله را جلو انداخته‌اند و کار ما را راحت کردند! خلاصه این صف را درست کردند و برای خودشان [جدا ایستادند.] عجب! نگاه به آشنایان کردم، این همه ما در این مدت آشنا داشتیم، دیدیم همهٔ اینها هم یک کنار ایستاده‌اند. نگاه به کارهایم کردم، خب کارها و مسائل و...، دیدم هیچ‌کدام اینها اصلاً با من نیست. هرکدام در جای خودش رفت و هرکدام در عالم خودش رفت و هرکدام در همان موقعیت خودش رفت. هیچ چیزی با خودم نیست. خودم هستم و خودم! یک‌دفعه مرا وحشت گرفت، گفتم: عجب! پس الآن با چه حالی و با چه موقعیتی من دارم به ملاقات خدا می‌روم؟! این خدایی که در همهٔ این مدت، ما او را در کنار خودمان می‌دیدیم، ما با او راز و نیاز می‌کردیم، دوستش داشتیم، با او حرف می‌زدیم، با او دردِ دل می‌کردیم، پس کجاست؟! چه دارم که با خود ببرم؟! چه چیزی را عرضه کنم؟! دیدم هیچ! صفر! صفر! راحت! یک نیم هم پای پرونده‌مان ننوشته‌اند! در همین وضعیت یک‌مرتبه دیدم عجب! چیزی در من هست و آن هم خیلی قوی است، آن هم امید به رحمت خدا است، همان خدائیت خدا، همان رحمت خدا، دیدم این را دارم و دیدم که فقط همین همراهم هست. دیدم نماز همراهم نیست، روزه‌هایی که گرفتم همراهم نیست، مسائل و اشتغالات و این مطالب و فلان، هیچ‌کدام همراهم نیست. فقط و فقط تنها چیزی که دیدم همراهم هست و آن از من جدا نشد و کسی نتوانست آن را کنار قرار بدهد، دیدم همین امید به رحمت خدا و خدائیت خدا است! دیدم بَه‌بَه! این چیزی است که به خود خدا می‌توانم این را نشان بدهم و بگویم: حواست باشد این را داریم! این را دیگر نمی‌توانی کاری بکنی! هر کاری بکنی، این یکی همراهمان هست! یک‌مرتبه حالت شعف عجیبی [پیدا کردم،] گفتم: پس چرا زودتر این قضیه انجام نمی‌شود؟! حالا که این‌طور است پس چرا زودتر انجام نمی‌شود؟! خب یک‌مرتبه صحنه برگشت و قسمت‌های بعدی این نمایش [شروع شد.] آنجا فهمیدم عجیب! اینکه حضرت در اینجا می‌نویسند: «وفدت علی الکریم...» درست است! واقع همین است!

مگر سلمان می‌تواند نمازشب‌هایش را به خدا عرضه کند؟! مگر سلمان می‌تواند آن علم و آن قدرت و آن مقام و موقعیتش را [به خدا عرضه کند] و بگوید: «خدایا ببین من چه موقعیتی دارم! چه مقامی دارم»؟! اصلاً مگر به مُخیلهٔ سلمان خطور می‌کند؟! مگر اصلاً به مخیلهٔ سلمان به یک طرفةالعینی می‌آید که من سال‌های سال در طلب او بودم؟! (چون سلمان هم عمرش خیلی زیاد بود، خیلی چیزها نقل می‌کنند، مختلف نقل می‌کنند) سال‌های سال من دنبال بودم، از این شهر به آن شهر، از این صومعه به آن صومعه، از این راهب به آن راهب، همین‌طور تا رسیدم و فلان و بعد هم این مسائل! اصلاً مگر خطور می‌کند؟! اصلاً مگر خطور می‌کند که «من آن کسی هستم که صاحب اسرار شریعت هستم، صاحب اسرار طریقت هستم، صاحب سرّ هستم، منّا اهل‌البیت هستم، اینها را به خدا نشان بدهم، اینها را عرضه بدارم»؟! اصلا و ابدا! اینها مربوط به ما است.

پس امیرالمؤمنین علیه‌السّلام درست نوشت. صحیح نوشت. چرا؟ چون سلمان دارد به خدا وفود می‌کند! چون دارد به خدا وفود می‌کند، باید آن چیزی را هم که عرضه می‌دارد، آن مکتوبی را که در اینجا باید به آن مکتوب توجه کند، آن همان چیزی باشد که مناسبت با این مقام و مناسبت با این داشته باشد. خب اینها واقعیت است دیگر.

توضیحی راجع به بعضی از فقرات مناجات شعبانیه

الهی هَب لی کمالَ الإنقطاعِ إلیک؛[1]

«خدایا کمال انقطاع را نصیب من کن.»

یعنی من از همه چیز ببُرم، فکرم، عقلم، نفسم، تعلقاتم، همهٔ اینها قطع بشود و فقط یک تعلق بماند و آن تعلق، رسیدن به تو است. انقطع الیه، یعنی به آن رسید، از همه جا بُرید و به این نقطه وصل شد.

---

[1] *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۶۸۷.

این را انقطاع می‌گویند. انقطع الیه.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک؛

«خدایا کمالِ این اتصال به تو و انقطاع از خلق، این را نصیب من کن؛ به من بچشان.»

خیلی عجیب است! انسان وقتی که یک‌همچنین حالاتی به او دست می‌دهد ـ البته حالا یک ذره‌ای! کجا آنچه را بزرگان ادراک می‌کرده‌اند ما ادراک می‌کنیم؟! ـ تازه می‌فهمد عجب! تازه کلمات بزرگان را مقداری، بفهمی نفهمی، همچنین یک‌خرده می‌تواند تجزیه و تحلیل کند. تازه دعای ابی‌حمزهٔ حضرت سجاد علیه‌السّلام را می‌تواند مقداری روی آن فکر کند. تازه مناجات شعبانیه را مقداری می‌تواند روی آن تأمل کند. تازه دعای روز عرفهٔ حضرت سیدالشهدا علیه‌السّلام را می‌تواند بخواند و ببیند حضرت که این دعا را می‌خواند و مثل ابر بهار، گریه می‌کرد، این برای چه بوده؟ آیا همهٔ این گریه‌ها مصنوعی بوده یا می‌خواستند به ما یاد بدهند؟! این گریه‌ها برای چه بوده که همین‌طور حضرت می‌خواند و متحول می‌شد و منقلب می‌شد؟!

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک؛

«خدایا کمال انقطاع را به من ببخش.»

که این خودش هم بخشش از ناحیهٔ تو است و من به‌واسطهٔ فیضِ این بخشش است که می‌توانم به تو منقطع بشوم.

وَ أنِر أبصارَ قُلوبِنا بِضیاءِ نَظرِها إلیک؛[1]

«چشمِ دل ما را به‌واسطهٔ آن روشنایی دیدار تو، باز کن!»

وقتی که این به تو نظر می‌کند، این چشمِ دلِ ما باز بشود، وقتی که به تو نگاه می‌کند، و فقط تو را می‌بیند و تو را مؤثر می‌بیند و تو را همه چیز می‌بیند و تو را همهٔ مسبب الاسباب می‌بیند و همهٔ عالم را از وجودِ تو می‌بیند و تو را در همهٔ امور ساری و جاری می‌بیند.

اگر ما به کمی از این مسائل، معرفت داشتیم، قضایا چه می‌شد؟! آیا آن‌وقت این حرف‌ها را می‌زدیم؟! آیا این کارها را می‌کردیم؟! آیا ما دیده‌ایم که بزرگان یکی از این حرف‌ها را بزنند؟! همین حرف‌هایی که همه‌جا هست و همه‌جا مثل نقل و نبات ریخته؟!

وَأنِر أبصارَ قُلوبِنا بِضیاءِ نَظرِها إلیک حتّیٰ تَخرِقَ أبصار القُلوب حُجُب النور فَتَصِل إلی مَعدنِ العَظمة و تَصیرَ أرواحنا مُعلَّقة بِعزّ قُدسِک.[2]

تااینکه نه‌تنها از حجاب‌های کثرت و مردم ظلمانی و عالم دنی و دنیا و شهوات و هوی‌ها و هوس‌ها، اینها که هیچ! اصلاً راجع به اینها صحبت نمی‌کنیم، از عوالم نورانی بگذریم، از عوالم معنا رد بشویم.

تخرق ابصار القلوب حجب النور؛

«حجاب‌های نور، عوالم و کثراتی که مربوط به عوالم ربوبی است، مربوط به حقایق عالم ربوبی است، در آنجا متوقف نشویم، نعمات تو را که در آن عوالم می‌بینیم نایستیم، از ماسوای تو که باز آنها ظهور آثار جمال و جلال تو هستند، از آن هم بگذریم.»

یک وقت مرحوم آقا از قول مرحوم حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ می‌فرمودند:

آقا سید محمدحسین! گاهی از اوقات برای من اتفاق می‌افتد که مرا از عوالمی عبور می‌دهند که تا بخواهم ببینم در آن عوالم چه گذشته است، می‌بینم عوالم دیگری را رد کرده‌ام![3]

---

[1] *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۶۸۷.

[2] *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۶۸۷.

[3] *روح مجرد*، ص ۷۱.

تا می‌خواهم ببینم که در آن عالم چه خبر بوده؟ چه مسائلی بوده؟... آیا می‌دانید چه مسائلی بوده؟ همین‌قدر بگویم که نسبت این عالم ماده با تمام [بزرگی] که دارد به یکی از آن عوالم، نسبت قطره به دریا است! دیگر چه بگویم؟ نسبت آنچه ما در این عالم حس می‌کنیم به یکی از آنها، به نسبت یک قطره به دریا است! آن عالم هم همین‌طور نسبت به عالم بالاتر خود. که تا بخواهم ببینم در آنها چه بوده، می‌بینم که مرا از عوالم دیگری عبور دادند و عالم قبلی اصلاً رفت! و من رد شدم!

اینها حجاب‌های نورانی است، حجاب است، باید رد بشود و نباید بماند. همهٔ اینها در نفس قرار دارد و بعداً یکی‌یکی سراغش می‌آید ، فعلاً باید رد بشود. از آثار جمال پروردگار باید رد بشود، از نعمت‌های عوالم دیگر که عوالم مثال و ملکوت و... است، از همهٔ اینها باید رد بشود، از خصوصیات جمالیه باید رد بشود.

یکی از دوستان می‌گفت:

من داشتم راجع به آثار جمال با خودم فکر می‌کردم که این جمال پروردگار وقتی که تجلی می‌کند چه مرتبه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ یک‌مرتبه دیدم که یک ظهور از آن ظهورهای جمال آمد و بر دلم خورد و از آن حقیقت جمالی که مشاهده کردم، حالتی در نفس و در قلبم پیش آمد که اگر آن حالت را به تمام اهل کرهٔ زمین تقسیم می‌کردند، همهٔ آنها مست و حیران می‌شدند! یک‌مرتبه دیدم تمام کرهٔ زمین، تمام افراد، مسلمان‌ها، غیر مسلمان‌ها، اگر بخواهند این حالت مرا بین آنها تقسیم کنند، همهٔ آنها اصلاً مست می‌شوند و از خود بی خود می‌شوند!

همهٔ اینها حُجُبَ النور است. از اینها باید رد شد.

حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور؛

ببینید آن بالا چه خبر است که حضرت عرضه می‌دارد که ما را از اینها رد کن! آنجا قضیه چیست؟! یک روز خدمتتان عرض کردم، در دعای ابوحمزه بود، یک کسی از همین آشنایان که هنوز هم در قید حیات است، ایشان برای خود من تعریف می‌کردند، در همان زمان سابق (زمان شاه) می‌گفت:

صبح من در بیمارستان برای دیدن رفیقم که در بیمارستان بود، رفته بودم. همین‌طور فکر می‌کردم در اینکه انسان خلاصه باید از این چیزها بگذرد، سالک باید از این آثار جمال بگذرد و نگاه نکند، توجه نکند، فکر نکند. در همین حین یک‌دفعه یک پرستار آمد، نمی‌دانم می‌خواست چه کند؟ سرم بزند، سرمش را عوض کند. (خب آن موقع هم حجابِ درست و حسابی که نبود) ما چشممان به این پرستار افتاد و دیگر محو جمال این پرستار و خلاصه هرچه بود شدیم! دیگر فکر و ذکر ما در این مسئله بود. و بعد شب سه‌شنبه‌ای بود که به مسجد رفتیم و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم مشغول صحبت بودند، در حینی که نشسته بودم و داشتم به آقا نگاه می‌کردم ولی فکرم در بیمارستان بود، یک‌دفعه آقا که داشتند صحبت می‌کردند فرمودند: «بله! آقایان می‌گویند ما باید از جمال بگذریم، بابا دست یک زن تو را گیج می‌کند! آخر چه را بگذریم؟! آن‌وقت می‌گویند: بگذریم! بگذریم! این کار هر کسی نیست!»

اینها حجب النور می‌شود. چون آنها حجب النور است دیگر. آن نور مربوط به عوالم ربوبی است. آن‌وقت می‌گویند: «تو که از یک نگاه کردن، آن‌قدر فکرت مشغول می‌شود، آن‌وقت چطور می‌توانی از حورالعین بگذری؟! حور العین را چه می‌کنی؟!»

یک وقت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

اگر شخصی بدون آمادگی و بدون استعداد، خداوند آن جمالش را در قالب حورالعین و امثال‌ذلک به او بنمایاند، دیگر در دنیا نمی‌تواند زندگی کند و توان گذران دنیا را ندارد!

اینها را خدا نشان نمی‌دهد، اینها را برای آن موقع می‌گذارد. می‌گوید: فعلاً اینجا را بگذران، فعلاً این اوضاع دنیا را بگذران، حالا این برای آنجا باشد، این طلبت باشد. اما خب آنهایی که بالأخره این مطالب را گذراندند، شما همین‌طوری نگاه نکنید به اینکه حالا شخصی دارای مقاماتی، موقعیتی و خصوصیاتی است، همین‌طوری که نمی‌شود. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عرضه می‌دارد:

حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور؛

«این چشم دل ما، این بصیرت ما، این تحمل ما، این سعهٔ وجودی ما را که تو دادی، این بیاید و حجاب‌های نور را پاره کند و کنار بزند و ما را به همان نقطهٔ مقصود و همان غایتِ منظور، به آنجا برساند.»

ما اینجا نایستیم، در اینجا تأمل نکنیم، در این مسائل و علم غیب و مکاشفات و شهودها و مسائل و... نایستیم، اینها را رد کنیم.

حتی تخرق ابصار القلوب...

این چشم‌های قلب، یعنی همان حالت استعداد و آمادگی که قلب با آن حالت می‌تواند مشاهده کند، آن را چشم قلب می‌گویند.

حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور؛

«این حجاب‌های نور را کنار بزند.»

فتصل الی معدن العظمه؛

«به همان معدن عظمت برسد که مقام ذات پروردگار است.»

جایگاه عظمت، همان حقیقت وجود صرف، همان معنای بسیط الحقیقه، همان معنای ذات لایتناهی که آن معدن و منشأ برای همهٔ اسماء کلیه و برای همهٔ صفات کلیه است، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: ما به آنجا باید برسیم. حواسمان جمع باشد به این عوالم پایین، دل خوش نکنیم!

و تصیر ارواحنا معلقة بعزّ قدسک؛

«و ارواح ما در عزّ قدس تو همین‌طور به حال طیران و پرواز دربیاید.»

إلهی وَ ألحِقنی بِنورِ عِزّک الأبهَج؛[1]

«خدایا مرا به آن نور عزّ ابهج که دارای بهاء بیشتر و تشعشع بیشتر است که بالاترین مرتبه است، مرا به آن مرتبه ملحق کن.»

نور مقام عزت یعنی چه؟ یعنی مقام فناء ذات! این را امیرالمؤمنین علیه‌السّلام صریح دارد می‌گوید. آن نوری که وقتی که در مقام عزّت پروردگار بتابد، دیگر غیری را باقی نمی‌گذارد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عرضه می‌دارد: «خدایا مرا به آنجا ببر که آن نور عزّت بزند و تمام شراشر وجود ما را قطع کند و تمام آثار وجود ما را ازبین ببرد و تمام انانیت‌ها و آثار نفس ما را مضمحل کند و هیچ چیزی از وجود ما باقی نگذارد حتی همان وجود ثابت ما، آن را هم ازبین ببرد.» چون در مقام تجلی آن نور عزت، دیگر حتی عین ثابت هم باقی نمی‌ماند. یعنی تا همان نقطهٔ شروع. حتی همان نقطهٔ شروع هر شخص که همراه با او، آن خصوصیت و هویت خارجی او نمودار می‌شود، حتی آن هم باقی نمی‌مانَد! و این یکی از ادلهٔ منقوله‌ای است که دلالت بر فناء ذاتی می‌کند. چون مقام نور عزّت، هیچ چیزی را جز ذات پروردگار نمی‌تواند تحمل کند. «غیرتش غیر نگذاشت.» وقتی غیرت خدا تجلی می‌کند، دیگر غیری باقی نمی‌ماند، پس معلوم می‌شود در اینجا این‌طور نبوده که فقط او باشد، غیر او هم بوده.

الهی و الحقنی...

عبارت خیلی عجیبی است! این عبارت دلالت می‌کند بر اینکه حضرت، فقط و فقط از خدای متعال طلب فناء ذاتی را می‌کند که حتی ذات مرا هم باقی نگذار. صفات را که ازبین می‌بری، اسماء را که ازبین می‌بری، خصوصیات آن هویت که مرا تشکیل می‌دهد، آن منیت مرا، آن مرا، آن را هم که ازبین می‌بری، خود مرا هم از بین ببر.

وَ ألحِقنی بِنورِ عِزّک الأبهَج فأکون لک عارفا

حالا چه می‌شود؟

---

[1] *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۶۸۷.

«اینجا است که عارف به آن حقیقت ذات تو بشود»

پس من اگر در این نور عزّ ابهج تو وارد نشوم، عارف نیستم. به بخشی از آثار تو عارف هستم، به بخشی از مظاهر تو عارف هستم، به بخشی از خصوصیات ذات تو عارف هستم.

وعَن سِواک مُنحَرِفا؛

«و از سوای تو، من برکنار باشم، از هرچیزی که سوای تو است، من برکنار باشم.»

وَمِنک خائفاً مُراقِبا؛

«و همه‌اش در حال خشیت از تو و مراقب با حضور تو، حضور در مقام عزّ تو باشم»

این را مراقبت در آن مرتبه می‌گویند، مراقبت در آن نقطه.

یا ذالجلال و الإکرام.[1]

این دعای قنوتی بود که در مناجات شعبانیه است و بزرگان این دعا را می‌خوانند، خیلی خوب است که رفقا حفظ کنند و خیلی از دعاهای قنوتشان را با این عبارات انجام بدهند.

اهمیت شب و روز نیمهٔ شعبان و لزوم احیای آن

در ماه شعبان، یکی از خصوصیاتی که داشته، روز نیمهٔ شعبان است که روز ولادت حضرت صاحب الأمر عجّل الله تعالی فرجه الشریف است و معلوم است که این روز و آن شب چه شبی است و چه خصوصیاتی دارد! آن شبی است که مقام ولایت حقّه و حیّ، در عالم وجود، ظهور ناسوتی پیدا کرده و به‌واسطهٔ این، آن تجلّی اعظم پروردگار تحقق خارجی پیدا کرده است. لذا شب بسیار مهمی است، و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همیشه تأکید داشتند که رفقا یک‌همچنین شبی را إحیا داشته باشند و خودشان هم همیشه شب‌های نیمهٔ شعبان را إحیا داشتند و دعای کمیل هم می‌خواندند. و رفقا هم خوب است که این جهت را داشته باشند، حالا یا دسته‌جمعی یا غیر دسته‌جمعی یا در منزل، این دیگر بسته به حال و خصوصیت خود افراد است، به هر کیفیتی که هر کسی می‌تواند. و خوب است که انسان ماه شعبان و به‌خصوص آن روزهای آخر را روزه بگیرد که متصل به ماه رمضان کند.

اهمیت ماه مبارک رمضان و مراقبات این ماه و اهمیت شب‌های آن

راجع به ماه رمضان صحبت کردن، دیگر هرچه انسان بگوید، گمان نمی‌کنم که بتواند حق ماه مبارک را ادا کرده باشد، رفقا هم می‌دانند، راجع به خصوصیت ماه مبارک قبلاً مطالبی خدمت رفقا عرض شده، کیفیت سحری، کیفیت افطار، حتی‌الامکان بیدار بودن شب‌های ماه مبارک رمضان، خصوصاً آن دههٔ سوم را بهتر است که تا صبح بیدار باشند و به جایش بعدازظهر یا قبل از ظهر بخوابند. و نسبت به این مسئله خیلی تأکید شده است. بنده به یاد دارم که چقدر بزرگان راجع به إحیای شب‌های ماه مبارک، به‌خصوص دههٔ آخر ماه رمضان تأکید داشتند و خلاصه می‌خواستند این‌طور وانمود کنند و این‌طور بگویند که این ماه مبارک رمضان در آن دههٔ سوم ظهور پیدا می‌کند، یعنی این بیست روز مقدمه برای آن دههٔ سوم است که خلاصه آن دشتِ آدم را در دههٔ سوم می‌دهند، آن هدیه و خصوصیات در دههٔ سوم است. لذا باید خیلی بیشتر توجه کرد. و همان‌طوری‌که عرض کردم هرچه انسان بتواند از نقطه‌نظر غذا و مأکولات و...، حال خودش را در وضعیتی قرار بدهد که بهتر بتواند ادراک این روزهای متبرکه را بکند، این شخص نصیب بیشتری برده است.

روزهٔ خاص‌الخاص

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند همان روزه و همان حالی را که به پاکان درگاه خودش نصیب می‌کرد، [به ما هم نصیب کند،] آن روزه‌های خاص که مخصوص خاص الخاص بود، روزه‌ای که نه‌تنها امساک از خورد و خوراک و جلوگیری از خواطر نامناسب و ناصالح است، بلکه حتی از

---

[1] *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۶۸۷.

انصراف به غیر ذات حق و پروردگار هم در آنجا [امساک می‌شود] همان‌طوری‌که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مناجات شعبانیه فرمودند، حتی نسبت به آن هم خداوند توفیق بدهد که آن توجه به ذات پروردگار در همهٔ امور، امور عادی، امور خیالی، امور مثالی، امور قلبی، امور فکری، در همهٔ اینها، آن توجه به ذات پروردگار و انقطاع به‌سوی او را ازدست ندهیم. این می‌شود روزه. آن روزه‌ای که مربوط به خاص‌الخاص است، این روزه است. نگوییم حالا این مربوط به ما نیست و آن برای اولیاء و بزرگان است، نه، ما یک مقدار جرئت هم داشته باشیم، بعید ندانیم، چه اشکال دارد حالا اگر خدا در همهٔ بیست وچهار ساعت نصیب نکند، دو ثانیه‌اش را هم بکند، باز هم خوب است، سه ثانیه هم از آن حال و هوا قسمت بکند، باز ارزش طلب را دارد که انسان از خدا طلب کند که او را در آن حال و هوا قرار بدهد. إن‌شاءالله از آن روزه‌ها خداوند قسمت کند! از آن روزه‌هایی که چه نعماتی نصیب بندگان خدا می‌شد، چه نصیب این اولیاء خدا می‌شد که بعد از ماه مبارک، به‌عنوان شکرگزاری از آن نعمات و موهبت‌ها، به زیارت ائمه و اولاد ائمه علیهم‌السّلام می‌رفتند؟! خب اینها خیلی عجیب است، شوخی نیست، اینها یک کار را از روی عادت انجام نمی‌دادند، احساس می‌کردند، نصیبشان می‌شد، می‌رسیدند و بهره می‌بردند و بعد خلاصه دیگران را هم به این وضعیت دعوت می‌کردند.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند تفضلی بکند و از آنچه به بزرگان درگاهش و منقطعین به‌سوی خودش قسمت کرد، همهٔ ما را هم بهره‌مند بگرداند.

اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد